



دکتر محسن محبی
وکیل دادگستری

استقلال قاضی، مصونیت

یا مسؤلیت؟

استقلال قاضی،

مصونیت یا مسؤلیت؟

وظایفی که بر عهده دستگاه قضایی است در عمل توسط قضات انجام می شود. رسیدگی به دعاوی و حل و فصل شکایات و احیای حقوق عامه و نهایتاً برقراری نظم و عدالت مستلزم قوانین مناسب و سازمان قضایی کارآ است، ولی مهم تر از آن محتاج قضات و دادرسان مطلع و کاردان و در عین حال مستقل است که فارغ از هرگونه انگیزه شخصی و صرفاً به حکم قانون و براساس عدالت به دعاوی و خصومات مردم رسیدگی نمایند و حکم شایسته صادر کنند. انتظار جامعه آن است که در قبال استقلال و اختیارات فراوانی که به قضات داده شده که در مورد جان و مال و ناموس مردم تصمیم گیری نمایند، ایشان هم فقط با اتکا به دانش حقوقی خود و با پای بندی به موازین اخلاقی و درستکاری کار خود را انجام دهند و از تأثیر دادن عوامل دیگر در تصمیم خود به جد اجتناب ورزند. آزادی عمل و استقلال قاضی تکلیف او است. این تکلیف در مقابل حق مردم است که از دادرسی درست و بیطرفانه برخوردار شوند. اکنون باید دید که در برابر استقلال قاضی چه ضمانت اجرایی وجود دارد و چگونه می توان از مشتبه شدن آن با خود بنیادی و خودرأیی

جلوگیری کرد.

مفهوم استقلال قاضی در بادی امر مشتبه بنظر می رسد و ممکن است تصور شود که مستقل بودن، حق قاضی است یا امتیازی است که قانون برای او قائل شده است که بتواند بدون هرگونه مسؤلیت از اختیارات وسیعی که قانون به او داده استفاده کند، بدون اینکه پاسخگو باشد. اما با کمی تأمل معلوم خواهد شد که استقلال دادرس اولاً تکلیف او است و دادرس مکلف است از تأثیر دادن هرگونه عامل غیر مرتبط در تشخیص قضایی خود دوری گزیند و ثانیاً هدف از استقلال قاضی ایجاد مصونیت به نفع او نیست، بلکه مقصود از آن تأمین دادرسی بیطرفانه و تساوی مردم در اجرای قانون نسبت به آنها و بالاخره ایجاد اعتماد نسبت به دستگاه قضایی است. ثالثاً علاوه بر تأمین و تضمین آن، چون استقلال وظیفه قاضی است برای آن ضمانت اجرای مؤثری وجود دارد.

بطور کلی، تشخیص قضایی که دادرس نسبت به دعوی یا شکایت تحت رسیدگی پیدا می کند، یک روند ذهنی و درونی است که نهایتاً به صورت اراده قضایی او در قالب رأی دادگاه بر صفحه کاغذ

جلوه گر شود. این روند ذهنی همان است که در روانشناسی به آن جریان تصمیم گیری یا اراده سازی گویند و محصول یک سلسله فعل و انفعال ذهنی است که بسته به موضوع تصمیم یا آثار آن برای شخص، خواه ناخواه از عوامل گوناگونی تأثیر می پذیرد از تأثیر عوامل ارثی و خانوادگی گرفته تا عوامل خارجی، و از تأثیر یافته های قبلی ذهن و احساسات و عواطف تحریکات روانی شخص گرفته تا عوامل اجتماعی، که هر کدام به نحوی در تصمیم گیری و اراده ما مؤثر است. به همین لحاظ گفته می شود که اراده و تصمیم در خلاء وجود ندارد و هر اراده ای مسبوق به سلسله علل و تحریکاتی است که ذهن دریافت می کند. نکته در این است که شخص تا چه حد بتواند تأثیر بخشی این عوامل را کنترل نماید تا بصورت آزاد تصمیم بگیرد و فقط بعضی عوامل خاص در تصمیم گیری او مؤثر افتند. تشخیص قضایی دادرس نیز از این قاعده مستثنی نیست، منتهی روند تصمیم گیری قاضی چارچوب خاصی دارد و قاضی مجاز نیست به هرگونه علت و عاملی اجازه دهد در تصمیم او اثر بگذارد، زیرا او مکلف است مستقل باشد و فقط پاره ای از عوامل



مجاز را در تصمیم خود اثر دهد. عوامل مجاز در تصمیم گیری دادرس را می توان به دو گروه تقسیم کرد: گروه اول علل و عوامل موضوعی و خارجی است که قاضی نقشی در آن ندارد، و گروه دوم عوامل و علل درونی است که منحصرأ در اختیار خود قاضی است مانند مناعت طبع، فضایل اخلاقی و اعتماد به نفس که باید خود را چنان تربیت کند که برای او تبدیل به معیار و ملکه شوند. استقلال قاضی هنگامی به درستی محقق می شود که زمینه اثر بخشی همین علل و عوامل گروه دوم هر چه بیشتر در او حاصل شده باشد. این مطلب محتاج توضیح است. گفتیم تصمیمات دادرس و تشخیص قضایی او که به صورت رأی در می آید، محصول و متأثر از دو گروه عوامل است. مقصود از گروه اول که از آن به عوامل موضوعی یا خارجی تعبیر کردیم، عبارت است از علم راجع به موضوع دعوی یا اتهام که مشخصات و اطلاعات مربوط به آن را اصحاب دعوی در هر پرونده در قالب اظهارات، لوایح، مراجعات و نیز بصورت ادله و اسناد و مدارک در اختیار قاضی قرار می دهند، یا در امور کیفری از طریق تحقیقات و استنطاق حاصل می شود و نهایتاً برای قاضی ایجاد علم می کند. علم حاصل از این گروه علل و عوامل، موضوعی و موردی است و خاص همان پرونده ذریبط است. شیوه کار و چارچوب این گروه از عوامل خارجی که بیشتر ناظر به مرحله رسیدگی به دعوی است و به علم قاضی منجر می شود، و حتی میزان اثر بخشی آنها (ارزش اثباتی ادله)، تابع ضوابط خاصی است که در مقررات مربوط به آیین دادرسی (مدنی و کیفری) معلوم شده است. و اما گروه دوم از علل مؤثر در تشخیص و تصمیم قاضی، مستقیماً مربوط به خود او است و جنبه درونی و شخصی دارد. خصوصیات فردی و شخصیتی قاضی، میزان اطلاع و دانش او از علم حقوق و امر قضا و نیز ویژگیهای اخلاقی و انسانی قاضی بویژه دلبستگی او به اجرای عدالت، نقش مهمی در روند تصمیم سازی و تصمیم گیری او و حتی در اصابت با خطای رأی او دارد. تحصیل این ویژگی ها جز با ممارست و تمرین و جز با انگیزه های قوی مشخص ممکن نیست. این ویژگی ها ضرورت ذاتی شغل قضا است. قاضی در واقع انسان برجسته ای است که نیازی به خوش خدمتی و تشویق این و آن ندارد، همچنانکه از تنقید و اعتراض واهمه ای ندارد و با شجاعت و استقلال به حل و فصل دعاوی و شکایات مردم می پردازد. شروطی که برای قاضی در کتب فقهی و منابع حقوقی قائل شده اند، بویژه آداب قضا مانند تساوی رفتار با طرفین، دادن حق دفاع، پای بندی به عدالت و دوری جستن از شائبه ها و مواضعی که ممکن است بیطرفی و استقلال او را در معرض تردید قرار دهد، در راستای همین ضرورت است. اگر فاقد اطلاعات و دانش حقوق باشد، یا تحت تأثیر تمایلات و احساسات قرار گیرد، یا نفع شخصی و گروهی را در تصمیم خود اثر دهد، و به علت ضعف

شخصیت و عدم اعتماد به نفس، مرعوب قدرت و شوکت قدرتمندان و صاحب منصبان باشد و آلت دست بازیگران عرصه قدرت و سیاست واقع شود، مسلماً تشخیص قضایی و رأی او هم ناشی از تأثیر همین عوامل است.

قضایوت یکی از جلوه های اقتدار دولت (در مفهوم وسیع) است و قاضی عهده دار بخشی از اقتدار و در عین حال خدماتی است که دولت موظف است به مردم ارائه دهد، اما به علت طبیعت و حساسیت کاری که بر عهده او است، نوع و سطح انتظار مردم از قاضی با انتظاری که از سایر صاحب منصبان و مأمورین دولتی دارند، متفاوت است. قاضی، قانون و عدالت گویا است. رفتار و کردار قاضی، حتی هنگامی که در منصب قضا نیست، در چشم مردم و جامعه رفتار معیار است و مفروض است که قاضی از عیوب نفسانی و اخلاقی مصون تر است و می توان مصداق کامل تری از شایستگی، درستکاری، سلامت نفس و التزام به موازین اخلاقی را در روش و منش او دید. ضامن وجود این اوصاف در قاضی، استقلال او است. از طرفی، مستقل بودن قاضی در واقع ضامن اجرای عدالت و تأمین حقوق مردم و نیز ضامن اقتدار دستگاه قضایی است. اما نباید آن را با استقلال قوه قضاییه مخلوط یا اشتباه کرد. زیرا استقلال قوه قضاییه به این معنی است که مانند قوای حاکمه که در عرض یکدیگرند، از نظر سازمان و عملکرد، مستقل می باشد. معذک اهمیت استقلال قاضی به حدی است که برخلاف قوای مجریه و مقننه که در داخل آنها بر حسب مورد، ساختار طولی برقرار است و سلسله مراتب رعایت می شود، در قوه قضاییه چنین روشی جاری نیست قاضی تحت امر مقام بالاتر نیست و حتی رییس حوزه قضایی محل مأموریت او صرفاً ریاست اداری دارد، نه قضایی. به علاوه با اینکه مثلاً استانداران و فرمانداران بر کلیه

هدف از استقلال

قاضی ایجاد مصونیت به

نفع او نیست، بلکه مقصود

از آن تأمین

دادرسی بیطرفانه و

تساوی مردم در

اجرای قانون نسبت به آنها

و بالاخره ایجاد اعتماد

نسبت به دستگاه

قضائی است

ادارات دولتی حوزه محل مأموریت خود ریاست و نظارت عالی دارند، اما نسبت به محاکم دادگستری نفوق و ریاست ندارند. باری استقلال قضات، مهم ترین عامل حفظ و رعایت حقوق عامه و مؤثرترین ضامن اقتدار و اعتبار دستگاه قضایی است و اگر بدرستی رعایت شود احترام عمومی را نسبت به آن بر می انگیزد. به همین لحاظ قانونگذار، هم ابزارهایی را برای تأمین آن تعبیه کرده است تا هیچ مرجع و مقامی نتواند متعرض آن شود. و هم ضمانت های اجرایی برای جلوگیری از تبدیل آن به خود بنیادی و سوء استفاده به ضرر جامعه وضع نموده است. استقلال قاضی از چنان اهمیتی برخوردار است که در قانون اساسی پیش بینی شده است. مطابق اصل ۱۶۴ قانون اساسی قاضی را نمی توان از مقامی که شاغل آن است بدون محاکمه و ثبوت جرم یا تخلفی که موجب انفصال است، بطور موقت یا دایم منفصل کرد یا بدون رضایت او محل خدمت او را تغییر داد، مگر به اقتضای مصلحت جامعه یا تصمیم رییس قوه قضاییه پس از مشورت با رییس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور... این اصل، در واقع برای تضمین استقلال دادرس و حمایت از آن است تا کسی نتواند به بهانه تغییر محل خدمت یا سمت، به او فشار وارد کند. حتی در مورد مصلحت جامعه و تصمیم رییس قوه قضاییه که در اصل مذکور آمده، به موجب مصوبه ۱۳۷۰/۸/۲۳ مجمع تشخیص مصلحت در مورد تشکیل محکمه عالی انتظامی قضات، هرگاه رییس قوه قضاییه قاضی را طبق موازین شرعی فاقد صلاحیت بداند، باید ابتدا موضوع را به یک کمیسیون کارشناسی پیش بینی شده در قانون مذکور ارجاع نماید و اگر کمیسیون آن را تأیید کند مراتب به دادگاه انتظامی اعلام می شود و اگر دادگاه هم آن را تأیید نمود، رییس قوه قضاییه می تواند حسب مورد قاضی فاقد شرایط را منفصل یا باز خرید یا بازنشسته یا تغییر سمت دهد. علاوه بر این، برای تأمین استقلال دادرس و رعایت این تکلیف قضات با پاره ای محدودیت های قانونی نیز مواجه اند، مانند اینکه حق ندارند فعالیت سیاسی نمایند یا وارد دسته جات و احزاب سیاسی شوند (ماده ۵۲ قانون اصول تشکیلات عدلیه ۱۳۹۰). نمونه دیگر از این محدودیت ها را می توان در ماده ۶ قانون اصلاح اصول تشکیلات (۱۳۳۵) مشاهده کرد که مطابق آن قضاتی که به تقاضای خود بازنشسته می شوند یا منتظر خدمت می شوند، تا سه سال حق ندارند در آخرین حوزه قضایی که قبل از بازنشستگی یا انتظار خدمت در آنجا مشغول خدمت بوده اند، به وکالت دادگستری بپردازند. زیرا ممکن است روابط کاری و شغلی که در طول خدمت با سایر قضات داشته اند، استقلال و بیطرفی قضات شاغل را مخدوش سازد. در پرتو توضیحاتی که دادیم، معلوم شد که استقلال دادرس، نه امتیاز و حق ویژه است، و نه برای او ایجاد مصونیت می کند که هرطور خواست از آن استفاده نماید. بلکه علاوه بر الزام اخلاقی که

روند تصمیم گیری قاضی چارچوب خاصی دارد و قاضی مجاز نیست به هرگونه علت و عاملی اجازه دهد در تصمیم او اثر بگذارد، زیرا او مکلف است (مستقل) باشد و فقط پاره ای از عوامل مجاز را در تصمیم خود اثر دهد.

چون در برابر تکلیف قاضی به استقلال در رسیدگی و صدور حکم، حق مردم و جامعه به برخورداری از دادرسی عادلانه و بیطرفانه قرار دارد، محتاج ضمانت اجرا است تا حقوق مردم محفوظ بماند و قانون و اقتدار ناشی از آن هم بطور مساوی نسبت به همه مردم رعایت شود.

اساساً استقلال قاضی، در عرصه استفاده از اختیارات و تشخیص قضایی او است که معنی و مصداق می یابد. از طرفی اولاً تشخیص قضایی و صدور حکم، یک امر نظری و نسبی است که چه بسا دادرس در آن دچار خطا شود (مسئولیت مدنی) و ثانیاً چون حوزه اختیارات قاضی وسیع است و در روند استفاده از آن سلسله مراتب کنترل و نظارت نیز وجود ندارد، ممکن است از وظایف حرفه‌ای خود تخلف نماید. (مسئولیت انتظامی) ثالثاً ممکن است عمداً مورد استفاده نابجا و گاه سوء استفاده قرار گیرد و باعث ضرر شود (مسئولیت کیفری قاضی) متضرر از خطا یا قاضی و نیز متضرر از تخلفات انتظامی یا سوء استفاده از مقام و اختیارات به بهانه استقلال در تصمیم‌گیری، هم اصحاب دعوی هستند و هم جامعه، که برای جلوگیری یا جبران آنها ضمانت اجراهای مناسب به نفع هر کدام از آنها وضع شده است.

اولین ضمانت اجرا در این زمینه، عبارت است از پیش بینی مراحل متعدد و رسیدگی مانند تجدیدنظر فرجام، اعاده دادرسی و امثال آنها. رسیدگی چند مرحله‌ای، در حقیقت ضمانت اجرایی است که قانونگذار برای جبران خطای قاضی مرحله پایین تر در تشخیص موضوع یا حکم وضع نموده و به معترض این امکان را می دهد که برای جبران، به مرحله بالاتر مراجعه کند. (گاه دادستان نیز می تواند با اطلاع از رأی اشتباه یا خلاف قانون اعتراض کند) با اینکه مقام و منزلت قاضی و درستکاری او، مفروض است و کمتر کسی می پذیرد که ممکن است قاضی هم در انجام وظیفه اش عمداً تخلف و قصور کند یا آن را ابزار تأمین اهداف شخصی یا گروهی قرار دهد، اما همه انسانها در معرض لغزش می باشند و مصلحت جامعه و مردم اقتضا می کند که برای موارد احتمالی سوء استفاده از استقلال در تصمیم‌گیری یا اختیاراتی که قانون به دادرس داده است، پیش بینی های لازم بشود. ضرورت این پیش‌بینی بیشتر از آنجا ناشی می شود که تصمیم‌گیری قاضی در حوزه وسیعی از اختیارات او اعمال می‌شود، و استقلال او در اینهمه اختیارات شانه به شانه خود بنیادی است و به راحتی می تواند از جانب افراد کج سلیقه یا کم ظرفیت مورد سوء تعبیر یا سوء استفاده قرار گیرد. همانطور که گفتیم، استقلال قاضی نه حق اوست و نه موجب مصونیت او است، بلکه تکلیفی است که برعهده او قرار گرفته و در مقابل آن حق مردم و جامعه به برخورداری از دادرسی بیطرفانه و صحیح می باشد. بنابراین، اگر دادرس استقلال خود را به درستی رعایت نکند و آن را به عنوان یک امتیاز یا معافیت از مسئولیت تلقی



بدون اینکه هیچ گونه کنترل و نظارتی در مقطع اعمال اختیار وجود داشته باشد. طبعاً برای استناد نابجا یا احیاناً سوء تعبیر و سوء استفاده از آن نگرانی، بوجود می آید که بخشی از آن را می توان با تعبیه ضمانت اجرا به نفع کسانی که در معرض این سوء تعبیر یا سوء استفاده یا خطای در استفاده قرار می گیرند، مرتفع نمود. البته چنانکه اشاره شد، استقلال یک صفت شخصی است که دادرس باید به عنوان گوهر رسالتی که برای اجرای قانون و عدالت بر عهده او گذاشته شده، و به سلیقه انگیزه‌های شخصی از آن حمایت و حراست کند. این مهم، بیش از آنکه با ضمانت‌های اجرا خشک قانونی قابل حصول باشد، مستلزم انگیزه‌های شخصی و اخلاقی است که اگر وجود داشته باشد، به تنهایی آن را تضمین و کفایت می کند. با اینهمه،

به روش و منش او بر می گردد، یک تکلیف قانونی نیز هست که در برابر آن حق مردم و جامعه به برخورداری از عدالت و تساوی در برابر قانون قرار دارد. اکنون به پرسشی که در ابتدای سخن مطرح کردیم بازگردیم و ببینیم قانونگذار چه ضمانت‌های اجرایی برای جنبه های قانونی این تکلیف و رعایت لوازم و مقتضیات آن پیش بینی کرده است. ضرورت ضمانت اجرا برای استقلال قاضی از آنجا بیشتر و جدی تر می شود که در سیستم های دادرسی که جریان رسیدگی تحت کنترل قاضی است (مانند سیستم های حقوق نوشته)، دادرس دارای اختیارات وسیعی است که می تواند آزادی اشخاص را سلب کند، اموال و حقوق ایشان را جابه جا نماید و حتی درباره جان مردم تصمیم بگیرد. وقتی استفاده از اختیارات وسیع با استقلال کامل همراه می شود.

نماید و آن را به ابزار اعمال فشار یا تضعیف حقوق مردم تبدیل کند، نه تنها باعث تضعیف دستگاه قضایی و شکستن اقتدار و احترام آن و بی حرمت کردن قانون در چشم مردم شده، بلکه حقوق جامعه و مردم را که به او سپرده شده نیز ضایع کرده است. به همین لحاظ است که قانونگذار تخلفات عمدی و سوءنیت دادرس را که احياناً به بهانه استقلال قضایی صورت می گیرد، جرم و قابل مجازات دانسته است و برای او مسئولیت کیفری هم پیش بینی نموده است. مسئولیت کیفری به نوبه خود، استفاده صحیح و مشروع از اختیارات قضایی در عین استقلال او را تضمین می کند و در عین حال نوعی ضمانت اجرا برای تأمین حقوق مردم و جامعه در برخوردار شدن از دادرسی صحیح و مطمئن محسوب می شود.

درباره مسئولیت کیفری قضات بحث زیادی لازم نیست، زیرا مسئولیت جزایی برای سوء استفاده از اختیارات مبتنی بر عنصر سوءنیت و عنصر عمد است. به عنوان مثال ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی مقرر کرده: هر یک از مقامات و مأمورین دولتی که برخلاف قانون، آزادی شخصی افراد ملت را سلب کند یا آنان را از حقوق مقرر در قانون اساسی محروم نماید، علاوه بر انفصال از خدمت و محرومیت سه تا پنج سال از مشاغل دولتی به حبس از عماه تا سه سال محکوم خواهد شد. عبارت مقامات و مأمورین دولتی که در این ماده آمده مطلق است اما در ماده ۵۷۵ صراحت دارد که هرگاه مقامات قضایی یا دیگر مأمورین ذیصلاح برخلاف قانون (دستور) توقیف یا دستور بازداشت یا تعقیب جزایی یا قرار مجرمیت کسی را صادر نمایند، به انفصال دائم از سمت قضایی و محرومیت از مشاغل دولتی به مدت ۵ سال محکوم خواهند شد. چنانکه پیداست این ماده ناظر به استفاده از اختیارات برخلاف قانون است که ممکن است مأمورین قضایی به اعتبار استقلالی که در تصمیم گیری دارند، مرتکب شوند. علاوه بر این باید به ماده ۵۷۸ نیز اشاره کرد که مقرر نموده هر یک از مستخدمین و مأمورین قضایی یا غیر قضایی دولتی برای اینکه متهمی را مجبور به اقرار کند، او را اذیت و آزار بدنی نماید علاوه بر قصاص یا پرداخت دیه، حسب مورد به حبس از ۶ ماه تا ۳ سال محکوم می گردد... در این ماده نیز صریحاً به مأمورین

قضایی اشاره شده که ممکن است به بهانه اختیارات خود و با انواع توجیه، هنگام بازجویی و استنتاج از متهم مرتکب اذیت و آزار و شکنجه او شوند تا از او اقرار بگیرند، که قانون آن را جرم و قابل تعقیب دانسته است. نمونه های دیگر سوء استفاده از اختیارات، به بهانه استقلال که ممکن است قضایی مرتکب شود، دستورات قضایی است که به عنوان تحقیق یا کشف جرم یا جلوگیری از امحاء وسایل جرم یا آثار جرم برای ورود به منزل مردم صادر می کند که اگر بدون رعایت ترتیبات قانونی صورت گیرد و موجب نقض حقوق ملت از حیث مصونیت مسکن آنها شود که در قانون اساسی مقرر شده است جرم است. به همین لحاظ ماده ۵۸۰ قانون مجازات اسلامی می گوید هر یک از مستخدمین و مأمورین قضایی یا غیرقضایی... بدون ترتیب قانونی به منزل کسی بدون اجازه و رضای صاحب منزل داخل شود، به حبس از یک ماه تا یک سال محکوم خواهد شد ... در یکی از نظریات اداره حقوقی ۱۳۵۳/۷/۲۸ آمده است که حتی بازرسی اتموبیل ها چه در داخل شهر و چه در مسیر جاده ها در مواردیکه مظنون به حمل اجناس ممنوعه باشد، باید با رعایت قانون و اخذ دستور و نمایندگی مخصوص از مقام صالح باشد و اگر عاملین یا صادرکنندگان دستور که علی القاعده همان مقام قضایی است، از حدود وظایف قانونی خود خارج شوند و مرتکب عملی شوند که خصیصه جزایی دارد، حسب مورد عمل آنها مشمول عنوان کیفری است و جرم است.

همه این موارد و نمونه های دیگری که درباره مأمورین قضایی در قوانین مختلف پیش بینی شده، برای تأمین و تضمین حقوق مردم و جلوگیری از سوء استفاده از مقام و اختیاراتی است که ممکن است مقام قضایی به بهانه استقلال و معافیت از کنترل و نظارت بر تصمیم گیری، مرتکب شود که اگر همراه با سوءنیت باشد قانونگذار آنها را جرم دانسته است. اما گاه پیش می آید که دادرس در استفاده از اختیارات و استقلال عمل خود صرفاً مرتکب تخلف انتظامی شده و از اصول و موازین حرفه ای و تخصصی در امر قضاوت تخطی نموده است، بدون اینکه عمل او عنوان مجرمانه داشته باشد. برای این قبیل موارد نیز ترتیبات قانونی خاصی وجود دارد که

به موجب آن قاضی متخلف تعقیب انتظامی می شود و در صورتیکه تخلف او محرز شود به مجازات های انتظامی مانند توبیخ، سلب سمت قضایی یا انفصال موقت یا دائم محکوم می شود. این قبیل مقررات نیز برای تأمین و تضمین حقوق مردم و جامعه است که دستخوش بهره برداری نادرست برخی قضات از اختیارات نشوند.

اما مهم ترین ضمانت اجرای استقلال قضایی را باید در مسئولیت مدنی او جستجو کرد. تا مدتها این سؤال در نظام های حقوقی مختلف مطرح بود که آیا قاضی در برابر اصحاب دعوی یا حتی اشخاص ثالث بخاطر خطا یا قصور در قضاوت مسئولیتی دارد یا نه. اما از اوایل قرن بیستم، تحولی رخ داده و در قوانین اغلب کشورها مسئولیت مدنی قاضی پیش بینی شده است. در ایران، تا قبل از انقلاب تصمیمات و احکام قضایی از مصادیق اعمال حاکمیت محسوب می شد که طبق ماده ۱۱ قانون مسئولیت مدنی دولت مسئولیتی در برابر آن نداشت. اما پس از انقلاب با تصویب اصل ۱۷۱ قانون اساسی تحول مهمی در نظام حقوقی ایران واقع شد و به صراحت برای تقصیر یا خطای قاضی در تشخیص قضایی اعم از خطای موضوعی یا حکمی، مسئولیت قائل شده است. مطابق این اصل از قانون اساسی: هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص، ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر اینصورت خسارت به وسیله دولت جبران می شود و در هر حال از متهم اعاده حیثیت می شود. در مورد اصل ۱۷۱ قانون اساسی چند نکته قابل توجه وجود دارد. اولاً هم فرض تقصیر و بی احتیاطی قاضی در رسیدگی و تشخیص را پیش بینی کرده و از او به عنوان مقصر نام برده که شخصاً ضامن خسارات وارده است، و هم به خطا و اشتباه دادرس در حکم اشاره نموده که در اینصورت دولت مسئول خسارات وارده خواهد بود. ثانیاً حوزه مسئولیت مدنی دادرس را وسیع کرده است، زیرا هم شامل تقصیر یا خطای در موضوع، هم در حکم و هم در تطبیق حکم بر موضوع است. ثالثاً هر دو نوع ضرر مادی و معنوی را که در اثر مسئولیت مدنی قاضی به شخص وارد شده، قابل جبران دانسته است، و افزون بر این اعاده حیثیت از متهم را نیز لازم دانسته است. مبنای نظری مسئولیت مدنی دادرس، علاوه بر تکلیف آنها به رعایت بیطرفی و دقت رسیدگی و استقلال، آن است که اگر در اثر تقصیر یا خطای قاضی، بی گناهیانی در جریان عدالت قضایی خسارت ببینند، باید خسارت او جبران شود. توضیح اینکه رسیدگی به دعاوی و شکایات مردم، در واقع یکی از خدمات عمومی است که دولت مکلف است به جامعه بدهد. اختیارات و اقتداری که قاضی برای حل و فصل دعاوی دارد، یکی از طرق و وسایلی است که برای تأمین این نوع خدمات مورد استفاده دولت قرار می گیرد. ثمره این خدمات، رعایت قانون

رسیدگی به دعاوی و شکایات مردم، در واقع یکی از خدمات عمومی است که دولت مکلف است به جامعه بدهد.
اختیارات و اقتداری که قاضی برای حل و فصل دعاوی دارد، یکی از طرق و وسایلی است که برای تأمین این نوع خدمات مورد استفاده دولت قرار می گیرد. ثمره این خدمات، رعایت قانون نسبت به همه شهروندان و اجرای عدالت همگانی است



می‌شود و امنیت و منافع جامعه را به خطر می‌افکند که بهمین لحاظ، قانونگذار آن را جرم دانسته و مرتکب را به نام جامعه مجازات می‌کند. همچنانکه در تخلفات انتظامی، حتی بدون شکایت یا اعلام اصحاب دعوی هرگاه بازرسی یا دادستان دادگاه انتظامی از آن مطلع شود، اقدام به تعقیب قاضی متخلف می‌کند. بالاخره، با توجه به اصل تساوی شهروندان در برابر قانون و حق آنها به برخورداری از دادرسی درست، برای قضات مسئولیت مدنی پیش بینی شده است که در واقع ناظر به اشتباه یا تقصیر او در تشخیص موضوع یا حکم یا تطبیق حکم بر موضوع است که عملاً در حوزه اختیارات و استقلال او در تصمیم‌گیری رخ می‌دهد.

این ملاحظات نشان می‌دهد که استقلال قاضی در رسیدگی و آزادی عمل او در استفاده از اختیاراتی که قانون به او اعطاء کرده است، نه به معنای اجازه خود بنیادی قاضی است و نه معافیت یا مصونیت او، بلکه تکلیفی است که تخلف از آن موجب مسئولیت است. به قول کانت، آزادی برخلاف تصور ظاهری ما، امتیاز نیست بلکه وظیفه‌ای است اخلاقی بر عهده انسان. این وظیفه و واقعیت آن نسبت به استقلال قاضی در تشخیص و آزادی او در تصمیم‌گیری به مراتب سنگین‌تر و جدی‌تر است، زیرا قاضی آزادی و اختیارات خود را برای اجرای عدالت است که به کار می‌گیرد. مبادرت به عدالت، فی نفسه، به اندازه کافی مسئولیت‌آور هست، چه رسد که در تشخیص آن به عهده اراده آزاد شخص (قاضی) گذارده شود.

را بدهد یا اموال مورد نزاع را موقتاً توقیف کند. در حالیکه چه بسا در پایان رسیدگی به نتیجه دیگری برسد و دستور آزادی متهم را صادر کند و او را تبرئه نماید، یا حکم به استحقاق طرفی صادر کند که مدتها حقوق و اموال او را توقیف کرده است. در این قبیل موارد که دادرسی با حسن نیت عمل کرده و از اختیارات خود به درستی استفاده نموده، اما نهایتاً بر او معلوم شده که در تصمیم اولیه خود خطا کرده، نمی‌توان خسارات وارد شده را به حال خود رها کرد، زیرا یک نفر نباید به تنهایی بهای اجرای قانون و عدالت در جامعه را بپردازد و بر عهده دولت است که ضرر و زیان او را جبران کند و اگر حکم به تیرنه او صادر شده، از وی اعاده حیثیت شود.

بهرحال، در همه موارد فوق که برای عملکرد دادرسی انواع ضمانت‌های اجرایی قانونی پیش بینی شده است. اعم از پیش‌بینی مراحل رسیدگی بالاتر، مسئولیت کیفری قاضی یا مسئولیت انتظامی، و نیز مسئولیت مدنی او. به خوبی می‌توان مشاهده کرد که بستر اصلی این ضمانت‌ها در واقع همان استقلال قاضی است. گاه برای تأمین و تضمین حقوق اصحاب دعوی و گاه برای جامعه، امکان شکایت و تجدیدنظر خواهی از حکم قاضی پیش‌بینی شده است، یا اگر شخص ثالث از حکم قاضی متضرر شده می‌تواند به عنوان اعتراض ثالث و به صورت فوق‌العاده نسبت به آن شکایت نماید و خواستار لغو آن شود. گاه برای سوءاستفاده از اختیارات به بهانه استقلال قاضی، مسئولیت کیفری مقرر شده است، زیرا این عمل موجب سلب اعتماد عمومی از دستگاه قضایی

نسبت به همه شهروندان و اجرای عدالت همگانی است. بنابراین، هرگاه در جریان اجرای قانون و عدالت، قاضی مرتکب تقصیر یا خطا شود و در اثر آن یکی از افراد جامعه زیان ببیند، مقتضای عدالت و اصل تساوی شهروندان در برابر قانون و برخورداری از خدمات عمومی و نیز تساوی در برابر قدرت عمومی دولت، ایجاب می‌کند که خسارات او جبران شود زیرا نباید یک فرد به تنهایی بهای اجرای عدالت در جامعه را بپردازد. البته در صورتیکه خود قاضی قصور و بی‌توجهی کرده خود او مقصر است، اما اگر علیرغم تلاش و دقت کافی، خطا کرده باشد، بر دولت است که خسارات زیان دیده را جبران نماید. در برابر این استدلال، مخالفینی هم وجود دارد که عقیده دارند دولت عهده دار اقتدار عمومی و حفظ نظم و اداره جامعه است که همه مردم از آن منتفع می‌شوند. اگر قرار باشد دولت در قبال اعمال این اقتدار مسئول باشد و خسارت بپردازد، نقض غرض است. زیرا مسئول دانستن دولت خلاف اقتدار او است. با اینهمه چنانکه گفتیم در نظام حقوقی اغلب کشورها مسئولیت مدنی قضات پذیرفته شده و آن را به عدالت نزدیک‌تر دانسته‌اند. کار قضایی، کار حساس و ظریفی است و حقیقت آن عبارت است از تطبیق حکم به موضوع که باید با رعایت دقت و حوصله و برکنار از هرگونه عامل بیرونی یا انگیزه‌های شخصی صورت گیرد. گاه در عمل لازم می‌شود که قاضی در جریان تحقیق و رسیدگی، دستور اقدامات تأمینی و احتیاطی صادر کند، قرار تأمین صادر نماید یا دستور بازداشت متهم